

فصل اول، مباحث مقدماتی تاریخ

تاریخ مانند هر اصطلاح دیگر یک معنای لغوی دارد و یک معنای اصطلاحی ابتدا معنای لغوی تاریخ را بیان می‌کنیم. «تاریخ از نظر لغت به معنای تعیین و شناساندن وقت است. برخی این واژه را عربی ندانسته‌اند، اما نظر برگزیده‌تر این است که تاریخ از ماده (أرخ) یا (ورخ)، به معنای تعیین وقت است.» از مدخلهای هر بحثی تعریف و موضوع و روش و فایده آن است که بعضی از پژوهشگران در ابتدای نوشته خود می‌آورند. در تعریف تاریخ که همان اصطلاح تاریخ بوده اختلاف شده است و از آن معانی گوناگون منظور شده است از گذشته تاریخ مورد توجه اندیشمندان و مورخان بوده است.

ما تنها به سه تعریف بسنده می‌کنیم. از قدیمی‌ترین مورخان هرودت بوده که ملقب به پدر تاریخ شده است وی «علم تاریخ را به معنای مطالعه و بررسی روزگاران می‌داند. احوال گذشته جهان و حتی پدیده‌هایی که انسان در آنها مؤثر نیست، احوال گذشته زمین یا شرح حوادث گذشته بر زمین بعد از پیدایش انسان، برخی از تعریف‌های ارائه شده درباره تاریخ است.» (نصیری: 1390، 17)

ابن خلدون، اندلسی ملقب به ولی‌الدین، جامعه‌شناس، سیاستمدار، متفکر، مورخ و قاضی مالکی مذهب، دوره‌ای به دور از جنجالهای سیاسی و توطئه‌ای درباری به تالیف العبر زد و مقدمه آن را به شکلی نو آیین پرداخت و با تأمل در آنها توانست بخشهایی از تاریخ مغرب را فراهم آورد. زمانی در الازهر مصر به تدریس پرداخت و در مناصب رسمی خود علوم دینی به ویژه فقه تدریس می‌کرده است.

برخی از معاصرانش او را سرآمد در فنون عقلی و نقلی و مایه مباحثات سرزمین مغرب معرفی کرده است. ابن خلدون در زمان خود به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌اندیشی شهره بود ولی اندیشه‌هایش در روزگار خود او بازتاب کافی نیافت. انتقادی که به او وارد کرده‌اند این است که وی در دوره زندگانی‌اش مکرراً موضع سیاسی خود را تغییر کرده است. (دایره المعارف بزرگ

اسلامی، 1369: 445 تا 450) ابن خلدون امروزه در فرهنگ جهانی جایگاه شایسته ای دارد و نه تنها نسبت به زمان استثنایی جلوه می کند که با انسانی متفکر زمان ما هم سخنان بسیار دارد نه از آن رو که بتوان نظریات او را در مورد جامعه معاصر به کار برد بلکه از آن جهت که تحلیل های او برای فهم زمینه تاریخی این جامعه سودمند است.

او تفکر را به مرحله ای نو رساند و تاریخ را از صورت واقعه نویسی پیشین به شکل نوینی علمی و قابل تعقل در آورد. شیوه تحلیلی استدلالی پویایی او ارزشی پایدار دارد و در پرتو نظریات او بسیاری از تحولات تاریخ گذشته جوامع اسلامی و مبانی تاریخی ساختار کنونی آنها را می توان روشن تر یافت. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، 1369: 458)

ابن خلدون تاریخ را دانشی می داند که در آن حکمت و سرگذشت ملتها و سیره پیامبران و سیاست پادشاهان مشهود است. در این رویکرد مسائل اساسی و انسانهای بزرگ در تاریخ مورد بررسی قرار می گیرد. بعضی دیگر بر این باورند که تاریخ وقایعی بوده که بر احوال و شئون انسان تأثیر نهاده یا انسان از آن متأثر شده است.

در خصوص مسئله دوم که موضوع علم تاریخ باشد و بر اساس تعریف اخیر موضوع علم تاریخ عبارت است از کنش و واکنش خارجی یا دارای اثر خارجی انسان. در متون دینی بر منابعی مانند قرآن و سنت و تاریخ تاکید شده است. تاریخ یا به تاریخ نقلی و یا تاریخ تحلیلی و تاریخ علمی تقسیم می شود. تاریخ نقلی تاریخ توصیفی است و در آن، علم به وقایع و حوادث سپری شده و آگاهی از اوضاع و احوال گذشتگان است.

زندگی نامه ها، فتح نامه ها و سیره ها، از این نمونه است. علم تاریخ در این معنا، به یک سلسله امور جزئی و فردی می پردازد و در واقع علم به «بودن» هاست؛ زیرا به گذشته تعلق دارد. ولی تاریخ علمی توصیفی و تحلیلی و مطالعه، بررسی و تحلیل وقایع گذشته و استنباط قواعد و سنت های حاکم بر زندگی گذشتگان است و در آن قواعد استنباطی می شود که به حال و آینده قابل انطباق است. تاریخ نقلی از مقدمات و مبادی تاریخ علمی است و برای استنباط قوانین کلی و کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی و معلولی آنها ضروری است. (نصیری: 1390،

17، 18)

ابن خلدون بر این باور است که جامعه را چند از بازرگان معتبر نیز باید تا پیکر اجتماع به فقر اقتصادی دچار نگردد و به قول بعضی ابن خلدون گزاف نگفته است و دیگران بیفزایند که حرف و صنایع بسیاری نیز از قبیل خط و کتابت و فلاح و نجارت و حیاکت و خیاطت و نظایر آنها برای حفظ پیکر مدینه فاضله و اجتماع ضروری است در ست گفته اند و انسان موجو ممتدی به امتداد نظام هستی است. (حسن زاده، 1373: 11)

جوامع، چون موجودی زنده اند. هر یک هویتی مشخص دارند و در حرکت خویش از سمت گیری و کارمایه های ویژه خود بهره می برند. شناسنامه هر ملتی بر اساس «میراث های تاریخی» اش شکل می گیرد. میراث های تاریخی و فرهنگی جهان اسلام در واقع حافظه تاریخی ملت های مسلمان را شکل می دهد. آگاهی از تاریخ اسلام و بارور نگاه داشتن این میراث فرهنگی موجب امیدواری، نشاط، بیداری، پایداری و وحدت جهانی مسلمانان است و در پیروزی انقلاب جهانی اسلام، اثری بنیادین دارد. تلاش دولت های استکباری در جهت تغییر خط، زبان و آداب و رسوم ملل مسلمان، برای از بین بردن همین حافظه تاریخی و خداگاهی مسلمانان بوده است.

لازم به ذکر است که زبان در مقابل دین نیست و در راستای دین است زیرا ما عامل زبان مشترک را نه یک عنصر سازنده بلکه عاملی محصول ملیت می یابیم. زبان هیچ یک از ملتها از ابتدای تکوینشان به صورت فعلی نبوده، بلکه پس از جمع شدن و پیوند یافتن قلوب جماعت در سرزمینی معین، زبان آنها هم با ایشان به وجود آمده، تکامل پیدا کرده و قواعد و اصول آن گسترش یافته و در طی قرنهای با برخورد با زبانهای ملل دیگر تغییر شکلها و تحولاتی ممتد به خود پذیرفته تا به حد امروزی رسیده است. (مطهری، 1389: 28)

از نظر زرین کوب، اسلام به دنیایی پا گذاشت که در حال رکود و جمود بود. 1. اسلام با تعلیمات مبنی بر جستجوی علم و ترک تعصبات قومی و مذهبی و اعلام امکان همزیستی با اهل کتاب، 2. غلها و زنجیرهایی که به تعبیر خود قرآن به دست و پا و گردن مردم جهان آن روز بسته شده بود پاره کرد و 3. زمینه رشد یک تمدن عظیم و وسیع را فراهم ساخت. (همان، 138 تا 141) 4.

اسلام برای ایرانیان یک نظام فکری و اعتقادی جدید آورد و مخصوصاً بیشتر در دوره استقلال و قدرت ایرانیان در مقابل اعراب صورت گرفت. هیچ ملتی مانند ایران به این سهولت نظام فکری

پیشین خود را رها نکرد و آنچنان با جدیت و عشق و علاقه در دل خود را به روی افکار و عقاید دین جدید باز نکرد. (همان، 151، 152) 5.

از زمانی که اسلام در ایران پا گذاشت کارنامه درخشان داشته است، از ایران تشتت مذهبی را گرفت و به جای آن وحدت عقیده برقرار کرد و ایران در پرتو گرایش به اسلام مشعلدار یک تمدن عظیم و شکوهمند به نام تمدن اسلامی شد و زمینه شکفتن استعداد های افرادی مانند بوعلی و فارابی و ابوریحان و خیام و خواجه نصیر و ملاصدرا فراهم گردد. قبلا اجتماع طبقاتی و رژیم موبدی مانع تحصیل توده مردم بود که در دوره اسلامی با برداشته شدن آن ایرانی نبوغ علمی خویش را در اعلی درجه نشان داد. 6. اسلام جهان بینی ایرانی را دگرگون ساخت، خرافات ثنوی را با همه بدبینی های ناشی از آن از دماغ ایرانی بیرون ریخت.

اسلام از ایران ثنویت و آتش پرستی و هوم پرستی و آفتاب پرستی را گرفت و به جای آن توحید و خداپرستی داد. خدمت اسلام به ایران از این جهت بیش از خدمت این دین به عربستان است؛ زیرا جاهلیت عرب تنها دچار شرک در عبادت بود اما جاهلیت ایران علاوه بر این گرفتار شرک در خالقیت بود. (همان، 317 تا 321)

خدمات اسلام به ایران به این محدود نمی شود و از زمانی که سایه اسلام بر این مملکت گسترده شده است 7. هر خطری که برای این مملکت پیش آمده به وسیله اسلام دفع شده است. اسلام مغول را در خود هضم کرد و از آدمکشانی آدمخوار انسانهایی دانش دوست و دانش پرور ساخت. (همان، 324) ایران در اسلام بمانند آلمان در غرب است زیرا مشغل تفکری را که یونانیان بر افروختند آلمان زنده نگاه داشت، زیرا با قواعد زبان عربی بهترین تفاسیر عرفانی را به قرآن نوشت. عشق به آخرت و معاد در رستاخیز به مهدی موعود باز یافت. (شایگان، 1391: 189)

تفکر عرفانی خارج از حوزه حیات خود عاجز است و آنگاه می تواند شکوفا شود که دنیای محیط به آن مجال بروز بدهد زیرا این تفکر نیاز به موطن و فضای دل دارد. حوزه تفکر گردونه اصلی هر فرهنگ، مرکز ثقل هر سنت و روح فیاض هر تمدن است. تفکر عرفانی در بالاترین سطح آن در حوزه اسلامی رخ داد و این معنا نمی تواند جز در کشورهای شرقی بروز و ظهور داشته باشد البته اگر دستگاه های آموزشی به صورت صحیح رسالت خود را انجام بدهد.

نقش و تاثیر فیلسوفان را در این باره نباید نادیده گرفت و آنان توسط در شرایط سخت حرف خود را با منطق و استدلال بزنند و غرور کفر آلود بعضی را وادار کرد که در برابر این فیلسوف ها جبهه گیری کنند و چیزی نمانده بود که کلی منقرض شوند تا آنکه فارابی و بعد از آن ابن سینا و ابن مسکویه و ابن رشد اندلسی بار دیگر توانستند به فلسفه آبرویی دادند و از انقراض آن جلوگیری کردند.

گو این که فلسفه در اول به زبان عربی ترجمه شد و به عرب منتقل گردید ولی در بین نژاد عرب کسی فیلسوف مشهور نشد الا افرادی بسیار اندک مانند کندی و ابن رشد، و بیشتر قلمرو آن در ایران بود و متکلمین هر چه با فلسفه مبارزه می کردند و فیلسوفها را به خشن ترین وجهی سرکوب می نمودند، لیکن در عین حال اکثریت آنان منطق را قبول کرده و در باره علم منطق رساله ها و کتابها تالیف کردند؛ چون آن را مطابق با طریق تفکر فطری می یافتند. (طباطبایی/د، 1390: 455)

اموری دیگر نیز وجود دارد که انسان را وادار می کند که به تاریخ اسلام بپردازد مانند 1. اثبات وحی، 2. آگاهی از راز و رمز توفیق پیامبر اکرم در گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی و دگرگونی بنیاد نظام قبیله ای جاهلیت و تبدیل آن به یک حکومت منسجم، پویا و زنده. 3. دستیابی به بخش گسترده ای از مبانی نظری و سنت عملی پیامبر خدا و ائمه اطهار در عرصه های فرهنگی، معنوی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. 4. شناخت احکام شرعی، چگونگی و مراحل وجوب و مشروعیت آنها.

تاریخ ساخته انسان است نه انسان ساخته تاریخ. گفتنی است مسئله ای وجود دارد به نام بداء که به معنای است که در برنامه قضا و قدر الهی تجدید نظر رخ می دهد و معنایش این است که در حوادث تاریخی بشر خدا برای پیش و پس رفتن تاریخ بشر صورت قطعی معین نکرده است ما تاریخ می خوانیم برای این که رهگشای بسوی آینده باشد. (مطهری، تکامل اجتماعی انسان، 15 تا 17)

فصل دوم، پیامبر اسلام و اجداد

از راههای شناخت تاریخ اسلام آشنا شدن با رهبران و پیشوایان اسلام و در راس آنها پیامبر اسلام است. برای شناخت پیامبر اسلام به زمان قبل از وی و به پیشینه تاریخی اجداد و وقایع مربوط به آن اشاره خواهیم کرد. حضرت ابراهیم فرزندی نداشت و امیدی هم نداشت تا اینکه خداوند از همسر دومش هاجر فرزندی به او عطا کرد اسمش را اسماعیل گذاشت. هنگامی که حضرت ابراهیم به صد سالگی رسید و ساره نود ساله شده بود

خداوند بار دیگر فرزندی به او داد که اسمش را اسحاق گذاشت. تقدیر حضرت رب این گونه رقم خورد که حضرت ابراهیم به مثابه شیخ الانبیاء دو امت بعد از خودش داشته باشد تا اراده خداوند را تحقق بخشد و سرچشمه دو جریان معنوی واقع شود. هاجر و اسماعیل بودند که به سمت دره ای بی آب و علف در عربستان هدایت شدند، دیری نگذشت که عطش آنان را فراگرفت به گونه ای که هاجر و اسماعیل در شرف مرگ واقع شدند.

اسماعیل روی ماسه ها می گریست و خداوند را می خواند و هاجر روی صخره ای ایستاد تا کسی را بیابد ولی احدی را نیافت به سوی بلندی دیگر رفت باز خبری از کسی نبود هفت بار بین این دو صخره می دوید، پس از هفتمین نوبت، هنگامی از خستگی روی صخره دور نشسته بود تا اینکه خداوند چشمش را گشود و او چاهی آبی دید. هنگامی که این دو به مقصد رسیدند هنوز هفتاد و پنج سال به پایان عمر حضرت ابراهیم باقی مانده بود و او برای ملاقات اسماعیل به زمین مقدسی که هاجر بدان هدایت شده بود.

قرآن به ما می گوید که خداوند مکان عتیق جایی را که نزدیک چاه زمزم، ابراهیم و اسماعیل باید بر آن خانه ای مقدس بنا می کردند به او نشان داد (حج، 26) و به آنها گفته شد که چگونه باید آن را بسازند. نام این خانه همان کعبه است و خداوند آن را برای مناسک زیارت قرار داد تا مردم دور آن بگردند و آنان کنارش قیام و رکوع و سجود می کنند، ابراهیم را پاک کند و مردم را از حج آگاه کند تا مردم از راه دور و نزدیک، پیاده و سواره آنجا بیایند. (حج، 26، 27) (لینگر، 1391: 25 تا 29)

خانه خدا

حضرت ابراهیم دعا کرد که خداوند دل‌های مردم را به سوی خداوند متمایل کند و دعایش مستجاب شد و مردم از عربستان و از بیرون آن برای زیارت خانه خداوند در سال یک بار به آنجا می‌آمدند و با خود سنگ‌هایی می‌آوردند و در تکریم و تقدیس این سنگ‌ها مراسم پرستش بجا آوردند و مردم عربستان به سبب نفوذ قبائل همسایه کم‌کم بت‌هم به سنگ اضافه شد و سرانجام بت‌ها را به مکه آوردند. البته آنان بت‌ها را خالق نمی‌دانستند، بلکه واسطه بین خداوند و بشر قرار می‌دادند و یکی از رؤسای خزاعه، از نسل اسماعیل در راه برگشت از سفر شام بت‌هبل را با خود آورد و در درون کعبه قرار داد و با گذشت زمان آن بت اصلی مکه شد. (همان، 31، 32)

شرک و بت‌پرستی و آمیزه‌ای از تعدد خدایان و طبیعت پرستی عنصر اصلی مردم حجاز بود و به ارواح و جن معتقد بودند و ماه و ستارگان را می‌پرستیدند. بت‌هایی که مردم جزیره العرب می‌پرستیدند به سیصد عدد می‌رسید. اگر بت‌ها به شکل انسان بود «صنم» و چنانچه شکلی خاص نداشت، «وثن» نامیده می‌شد؛ مانند سنگ‌های مقدس و برخی خانه‌ها و درختان. مهم‌ترین بت‌هایی که بیشتر قبایل عربستان مرکزی، آنها را عبادت می‌کردند، عبارت بود از: «لات»، «منات» و «عزی» بت «هبل» که به شکل انسان و بسیار مورد احترام بود، در داخل کعبه نگهداری می‌شد.

البته مراسم تعظیم، طواف کعبه و توقف در عرفه در سایه اعتقاد به یک خدای مقتدر و مجرد که در آسمان هاست و از عبادت خدایان دیگر جلوگیری نمی‌کند، تحقق می‌یافت. بعضی بر این باورند که بسیاری از اسطوره‌ها، باورهای موهوم و آداب و رسوم غلطی که در میان اعراب رواج داشت از آموزه‌های تحریف شده آیین یهود و مسیحیت برگرفته شده است. (نصیری: 1390، 57)

کعبه اختصاص به قریش نداشت و زیارتگاه اعراب بشمار می‌آمد. هر قبیله‌ای در آنجا بتی داشت و بالغ بر سیصد بت در این خانه بود و الله در بسیاری از احوال به انسان شباهت داشت اما خالق آسمان و زمین، فرستنده باران و مدبر عالم بود. اعتقاد به حیات بعد از مرگ را اعراب خرافه تلقی می‌کردند با این همه به سبب احترام و علاقه‌ای که به خون و نسب و آباء و اجداد خویش نشان می‌دادند به دیانت پدران نیز علاقه می‌ورزیدند. (زرین کوب، 1356: 12 تا 14)

از فرزندان قصی، عبدالدار و عبدمناف بودند و در برهه ای هاشم فرزند عبدمناف مورد حمایت اکثریت قریش قرار گرفت و آنان به توافق رسیدند که حق وضع مالیات و اطعام و آب دادن حاجیان به فرزندان عبدمناف داده شود و فرزندان عبدالدار نیز کلیدداری کعبه و حقوق دیگر خود را نگه دارند. هاشم مورد احترام مردم مکه و دیگران بودند. او دو سفر کاروانی تابستانی و زمستانی بزرگ از مکه را بنیان نهاد. هاشم دو برادر تنی به نامهای عبدالشمس و مطلب و یک برادر ناتنی به نام نوفل داشت (لینگز، 1391: 36، 37)

هنگامی که مطلب پس از سال ها از دنیا رفت هیچ کس بر سر کفایت و لیاقت وی بر عهده داری سنگین اطعام و اسقای زائران با او نزاع نکرد و در هر حال وظیفه آب دادن زائران به دست عشیره هاشم بود. (همان، 42) همه اعضای قبیله قریش به سبب سخاوت، قابل اعتماد بودن و دانایی عبدالمطلب، به او احترام می گذاشتند. به علاوه، او مردی خوش چهره و دارای شخصیتی نافذ بود. وی ده پسر داشت یکی از آنها عبدالله بود.

افرادی در مکه بودند که به حنیف مشهور بودند مانند ورقه بن نوفل و عبدالمطلب زیرا حضور بتها را در مکه نوعی آلودگی و کفر می دانستند، حنیف یعنی راست گرا و عبدالمطلب در سال 54 پیش از هجرت که سال بعد آن عام الفیل بود برای عبدالله، آمنه دختر وهب، را به عنوان همسر برگزید.

در مورد عقاید آیین حنیف و حنفاء اطلاعات زیاد و موثقی در دست نیست، آیین حنیف در فراهم ساختن زمینه تحول اعتقادی عرب پیش از اسلام، تضعیف مبانی دینی جاهلی، گرایش به ترک و طرد بت پرستی، و توجه به توحید و یگانه پرستی تأثیر آشکاری داشته است. حَنَف بمعنای میل و خروج و عبور از گمراهی به سوی درستی و صراط مستقیم است. بعضی حنفاء را به «مسلمانان راست دین، پاک دین و مستقیم» تعریف کرده اند.

حنیف کاربردهای گوناگون دارد: 1. کسی که به سوی حق گرایش و تمایل دارد. 2. کسی که حج بیت الله الحرام انجام دهد. 3. کسی که تسلیم امر خداوند باشد. 4. کسی که در دین و ملت ابراهیم و در تبعیت از آن مستقیم باشد. 5. کسی که از بت دوری می کند و کیش و آیین بت پرستان را نپذیرد. 6. آنان کسانی هستند که کتابهای تورات و انجیل را خوانده و به تحریف آنها

آگاه بودند، از این رو به سوی دین حنیف گرایش یافته، کتاب ابراهیم را خوانده و به عباداتشان مقید می‌شدند.

خلاصه این که آیین حنیف مثل یهودیت و مسیحیت دین جدیدی نبود، بلکه جنبش دینی و اصلاحی بود که مبلغان آن به نام حنفیان پیرو دین ابراهیم توصیف می‌شدند. حنفاء در آیین شرک و بت پرستی تشکیک کرده و از آن دوری می‌گزیدند، برای عبادت و تفکر به غارها پناه می‌بردند و مردم را به راه آیین کهن ابراهیم دعوت می‌کردند. این اندیشه‌ها تأثیر شگرفی در تزلزل و ویران کردن بنیان‌های بت پرستی در شبه جزیره عربستان برجای گذاشت و کم‌کم به خود آگاهی مردم منجر شد، از این رو مخالفت و مبارزه با خدایان دروغین در سال‌های قبل از اسلام شدت گرفت. (احسانی، 1389: 119 تا 121)

فصل سوم، جهان در آستانه بعثت

هنگامی که پیامبر اسلام در سپیده دم هفدهمین روز ماه ربیع الاول سال 570 میلادی عام الفیل 53 سال قبل از هجرت دنیا آمد که بعدها به عنوان مقیاس زمان و آغاز رسمی تاریخ اسلام قرار گرفت با حوادثی بزرگ همراه بود. سپری شدن روزگار جاهلیت و آغاز عصر بینش، دانش، بیداری و عدالت، پیام واقعی آن حوادث شمرده می‌شود. با برانگیختن حضرت محمد (ص) به پیامبری در سن چهل سالگی در تاریخ نقطه عطفی شروع شد و جهان وارد گفت و گویی جدید گردید و بستری تازه ایجاد شد و اندیشمندان به مرور زمان حجم وسیعی از تحقیقات خود را به اسلام اختصاص دادند.

این بعثت آن را نوید می‌داد که به زودی نظام جاهلی به نظام الهی تغییر می‌یابد. بر این اساس شناخت نظام جاهلی که پیش از بعثت سراسر عربستان را فرا گرفته بود ضروری می‌نماید و با شناخته شدن، باورها، فرهنگ و تمدن، آداب و سنن آن جوامع کهن، میزان تأثیر اسلام آشکار می‌گردد. **عام الفیل** جزیره العرب از جهت تجاری و رفت و آمد مردم دیگر شرایط خوبی داشت به ویژه این که خانه خدا در این سرزمین واقع شده بود و مردم برای عبادت به آنجا می‌آمدند و به اصطلاح از نظر توریسمی شرایط خوبی داشت.

اسناد و شواهد فراوانی به ویژه در کاوشهای باستان شناسی قرون جدید درباره تمدن درخشان و دیرینه این سرزمین وجود دارد و همسایگان، که از وجود چنین ثروتی در این منطقه آگاهی داشتند، بارها به قصد تصرف بدان یورش بردند؛ تا اینکه در سال 534 میلادی حکومت حمیریان یمن به موجب بالا گرفتن اختلافات مذهبی میان یهودیان و مسیحیان به دست «حبشیان» از میان رفت. از رویدادهای مهم دوره حکومت حبشیان، لشکرکشی یکی از پادشاهان حبشی (ابرهه) به مکه بود. (نصیری: 1390، 47)

جریان از این قرار بود که در یمن ابرهه در صنعا کلیسایی ساخته بود و امیدوار بود بتواند آن را به عنوان زیارتگاه نزد همه اهل عربستان از مکه پیشی بگیرد، روزی فردی از قبیله کنانه این کلیسا را آلود کرد ابرهه آن را بهانه کرد و قسم خورد که برای انتقام، کعبه را با خاک یکسان کند. او به قصد مکه حرکت کرد و قاصدی به مکه فرستاد و به او فرمان داد که رئیس آنجا را بیابد.

بنابر این پیغام بر را سوی خانه عبدالمطلب فرستادند. هنگامی که ابرهه عبدالمطلب را دید تحت تاثیر او قرار گرفت و از تخت خود برخاست تا از او استقبال کند و در کنارش نشست و به او گفت اگر چیزی می خواهد انجام بدهد. عبدالمطلب جوابی داد که ابرهه انتظارش را نداشت او گفت که سپاهیان ابرهه دوست شترش را گرفته اند و خواست که آنها را به او برگردانند؛ زیرا عبدالمطلب بر این باور بود که او خداوندگار شترهایش است و کعبه نیز ربی دارد که از آن دفاع خواهد کرد، اما ابرهه گفت هیچ چیز نمی تواند مانع او بشود و دستور داد تا شترهایش را به او برگردانند.

عبدالمطلب سوی قریش رفت و به آنها توصیه کرد به تپه های بالای شهر پناه ببرند و خود با تنی چند از خانواده اش به حرم رفت و در حالی که حلقه آهنی در کعبه را گرفته بود گفت: «پروردگارا بنده ات از خانه خود محافظت می کند؛ تو هم از خانه خود محافظت فرما» صبح روز بعد ابرهه برای انهدام کعبه حرکت کرد. او می خواست پس از اجرای عملیات از همان راهی که آمده بود به صنعا برگردد.

ناگهان آسمان تیره شد و بالای سر آنان تا چشم کار می کرد پر از پرنده شده بود و هر پرنده سنگ ریزه ای بر منقار داشت و آنها را بر سر سپاهیان می ریختند و آنها را از پا در می

آورد. قسمت اصلی سپاه به صنعا برگشت و بسیاری از جمله ابرهه کشته شدند. این واقعه را عام الفیل می نامند و از آن روز به بعد، اعراب قریش را «اهل الله» نامیدند و برای عبدالمطلب بیش از گذشته احترام قائل شدند؛ زیرا خداوند دعای ایشان را اجابت کرده و کعبه را از ویرانی نجات بخشیده بود.

وفات والدین حضرت محمد(ص)

پیامبر الهی از همان ابتدا با مشکلات روبرو بوده است و در همان دوران خردسالی والدین خود را از دست داد. عبدالله پسر عبدالمطلب در زمان این واقعه مکه حاضر نبود و با یکی از کاروان ها برای تجارت به فلسطین و شام رفت و در راه بازگشت نزد وابستگانش در یثرب ماند و در همانجا بیمار شد و در نهایت وفات کرد و خبر وفات عبدالله را حارث به اهل مکه اعلام کرد و تنها تسلاهی آمنه فرزندی بود که از آن عبدالله در شکم داشت. چند هفته بعد کودک به دنیا آمد و نامش را محمد گذاشت.

رسم خانواده های بزرگ عرب شهری این بود که پسران خود را اندکی پس از تولد به صحرا بفرستند، بیماری ها مسری و فراگیر هر چند گاه یک بار در مکه شایع می شد، افزون بر این، هوای صاف و تازه صحرا برای بدن و روح بسیار مفید بود. قریش چادرنشینی بودند که اغلب در حال حرکت بودند و اسیر زمان و مکان نبودند و از تنبلی و شلختگی در شهر می گریختند و زیبایی و فصاحت زبان خود را حفظ می کردند؛ زیرا بهترین شعرا اغلب فرزندان قبائل صحرا بودند. بعضی از قبائل برای دایگی و بزرگ کردن کودکان به نیکی شهره بودند، یکی از آنها قبیله بنی سعد بن بکر بود. آمنه ترجیح داد پسرش را به یکی زنان این قبیله به نام حلیمه بسپارد؛ فقیرترین شیرخواره ای که در آن سال به دایه ها پیشنهاد می شد. (لینگز، 1391: 53 تا 61)

حضرت محمد(ص) هنگامی که شش ساله شد، مادرش تصمیم گرفت او را برای دیدار وابستگانش به یثرب ببرد. آنها به یکی از کاروان های شمال پیوستند. در راه بازگشت هنوز کمی از شروع حرکت آنها نگذشته بود که آمنه بیمار شد و آنها مجبور به توقف شدند و سپس کاروان بدون آنها به راه خود ادامه داد. چند روز بعد آمنه در ابواء در نزدیکی یثرب در گذشت و همانجا او را دفن کردند.

عبدالمطلب مسئولیت کامل نگهداری محمد را به عهده گرفت. (همان، 66، 67) و در حدود هشت سالگی، نیای گران قدرش عبدالمطلب به سرای دیگر شتافت. مشکلات سال های یتیمی محمد (ص) چنان بود که خداوند در آغاز دشواری های همه جانبه بعثت، از آن یاد می کند و پیامبر را به مهربانی با یتیمان و فراموش نکردن آن زمان فرا می خواند.

از این پس، ابوطالب که تنگ دستی بزرگوار و با جناب عبدالله از یک مادر بود، حامی محمد (ص) شد. فقر خانه ابوطالب، آن نوجوان سعادت مند را با گرسنگی آشنا ساخت. فقر را فخرش قرار داد و زمینه معرفتی معقول گردید تا در پرتو آن، فقر را بشناسد، درد فقیران را درک و راه نجاتشان را جستجو کند. ابوطالب و همسرش فاطمه بنت اسد که هر دو چون عبدالمطلب پیرو مذهب ابراهیم خلیل بودند در نگهداری از محمد (ص) بسیار کوشیدند. نوشته اند: ابوطالب تا محمد (ص) بر سر سفره حاضر نمی شد دست به طعام نمی گشود و همواره ایشان را فرزند خویش خطاب می کرد و همسرش نیز از هیچ گونه فداکاری نسبت به محمد (ص) دریغ نمی ورزید. همین رابطه عاطفی خاص موجب شد سال ها بعد که فاطمه بنت اسد در مدینه وفات کرد، پیامبر خدا (ص) در مراسم کفن و دفن او حضور یابد و جامه خویش را به او بپوشاند.

نقل است هنگامی که علی (ع) وفات مادر خود را به پیامبر (ص) خبر داد، آن حضرت فرمود: «الیوم ماتت امی: امروز من بی مادر شدم». براساس سنت نیکوی جوامع قدیم که فرزندان را از آغاز سن رشد مطابق توانمندی شان به فعالیت و مشارکت در اقتصاد خانه وا می داشت و به سبب کافی نبودن درآمد ابوطالب، محمد (ص) تصمیم گرفت مانند بسیاری از پیامبران، «شبانی» پیشه کند. این پیشه نوعی تمرین شکیبایی نیز بود. (نصیری: 1390، 72، 73)

نشانه های ظهور

عبدالعزی یکی از پسران عبدالمطلب که به ابولهب معروف بود، برای خود ثروت قابل ملاحظه ای بدست آورده بود، اما فرزند دیگرش ابوطالب فقیر بود برادرزاده اش بر خود لازم می دید آنچه در توان دارد برای کسب روزی حلال انجام بدهد و اغلب این کار را با بردن گوسفندان و بزها به چرا انجام می داد. گاهی ابوطالب، حضرت محمد (ص) را در سفرها همراه خود می برد.

در یکی از سفرهای تجارتي به طرف شام بحیری حضرت محمد(ص) را دید و او پیش بینی کرد که وی در میان اعراب به عنوان پیامبر ظهور خواهد کرد و بحیری مانند ورقه ابن نوفل مسیحی، پیامبر موعود را از اعراب می دانست و بر خلاف بیشتر قوم خود، سواد خواندن داشت و کتابهای مقدس و معارف را مطالعه کرده بود. بحیری احساس می کرد این ظهور در زمان حیات خودش واقع خواهد شد. (لینگز، 1391: 69)

بحیری نشانه هایی در بدن حضرت یافت که با آنچه در کتاب بود مطابقت داشت و به ابوطالب توصیه کرد که او را از دست یهودیان محافظت کند و به خداوند سوگند یاد کرد که اگر ایشان او را ببینند و آنچه او می داند از حضرت بدانند بر او مکر خواهند کرد. (همان، 71)

پیمان جوانمردی

حضرت محمد قبل از اینکه به پیامبری برانگیخته شود کارهای نیک انجام می داد و او به معنای واقعی کلمه انسان درستکاری بود و کسی ندید که او دروغ بگوید و از مظلوم حمایت می کرد به عنوان نمونه این که گویند تاجری از یمن، اجناسی ارزشمند به شخصی سرشناس از عشیره سهمی فروخته بود و او وجه آن را پرداخت نمی کرد وی به دامنه کوه ابوقیس رفت و با بلاغتی بلند و پرحرارت خطاب به کل قبیله قریش از آنان دادخواهی کرد.

در این میان قریش دنبال یک پارچگی خود بود؛ اما با وجود این اتحاد، در هر فرد قریشی نسبت به شکافی که سال ها قبل آنها را بر سر میراث قصی به دو دسته معطرين و هم پیمانان تقسیم کرده بود نوعی حساسیت و آگاهی تیز و عمیق وجود داشت. در آن دعوا عشیره سهم جز هم پیمانان بود. یکی از رهبران معطرين و ثروتمندان مکه عبدالله بن جذعان رئیس عشیره تیم بود که اکنون خود را به عنوان مرکز تجمع برای دوستداران عدالت تقدیم کرد.

به جز نوفل و عبدالشمس از معطرين همه شرکت کردند. عشیره های مطلب، زهره، اسد و تیم همگی در این نشست بودند و به این نتیجه رسیدند که برای اعتلای حق و عدالت و حمایت از ضعفاء باید سازمانی از جوانمردان بنیان شود و بعد به کعبه رفتند و در آنجا سوگند یاد کردند که

از آن پس هرگاه، در مکه بر کسی ستمی رود از آن دفاع کنند تا عدالت برقرار گردد و مرد سهمی مجبور شد که قرض خود را پرداخت کند.

زبیر هاشمی به همراه رئیس تیم از بنیانگذاران طریقه جوانمردی به حساب می آمد، زبیر برادر زاده اش را هم با خود به این نشست آورده و محمد در این مراسم سوگند شرکت کرده بود و سال ها بعد می گفت: «من در خانه عبدالله بن جذعان در پیمانی شگرف حضور داشتم که به هیچ وجه سهمم را در آن با گله ای از شتران قرمز عوض نمی کنم و اگر اکنون که اسلام ظهور کرده مرا به آن می خواندند با کمال میل قبول می کردم» (همان، 74 تا 76)

کلید شخصیت محمد (ص) در نوجوانی و جوانی

تردیدی نیست که حضرت محمد (ص) تا پیش از بعثت (نه در مکه و نه در میان برگزیدگان جامعه آن روز) به عنوان یک شخصیت اجتماعی برجسته شناخته نبود و حوادث و وقایعی سبب شد که قریش او را «امین» بخواند. دوران جوانی، زمان شکوفایی غرایز و گاه انحراف ها و آلودگی های انسان است؛ به ویژه در فضای تیره جامعه حجاز که حتی کهنسالان به گونه ای شرم آور در آلودگی به سر می بردند و پرچم سیاه به علامت جاهلیت بر فراز برخی از خانه ها نصب شده بود. امین به فرد امانت دار، راست گو، با وقار، خوش خلق، کریم و شرافتمند گفته می شود که از هر ناپاکی و گناه اجتناب می کند.

محمد (ص) امین بود و با وجودی که سنین جوانی را می گذراند گرد هیچ یک از آداب و رسوم جاهلی نمی گردد. در مکه نوشیدن شراب، انجام قمار و نیز فساد اخلاقی امور رایج بود. مجالس لهو و خوش گذرانی قریش معروف است. معمولاً در مکه شب نشینی هایی بر پا می شد که زن و مرد در آن شرکت می کردند و به افسانه گویی و بذله گویی می پرداختند، اما آن حضرت (ص) حتی یک بار در این مجالس شرکت نکرد.

نه هیچ وقت در بخت آزمایی های جاهلی شرکت جست و نه لحظه ای دامن به فساد آلود. چه جای شگفت که حتی در تهمت هایی که قریش پس از بعثت به او نسبت دادند، هیچ گاه او را به

چنین صفات و کارهایی متهم نکردند؛ بلکه با وجود دشمنی و مخالفت با او، همواره به سلامت نفس، راست گویی، امانت داری و شرافت او اقرار می کردند. (نصیری: 1390، 73، 74)

حضرت محمد از تفرقه و اختلاف میان مردم جلوگیری می کرد و با پیشنهاد به ظاهر ساده در مسئله ای به اقتضای شرایط مسئله را به گونه ای مدیریت می کرد که عقل جمعی و عقل صرف آن را می ستود. هنگامی که حضرت 35 ساله شده بود، قریش تصمیم گرفتند که کعبه را باز سازی کنند. اما هیبت کعبه در نظر آنان چنان عظیم بود که می ترسیدند کار مرمت را شروع کنند. آنان علاوه بر سنگ هایی که داشتند، سنگ های بیشتری جمع کرده بودند تا ارتفاع ساختمان کعبه را افزایش دهند تا این مرحله آنان جداگانه و عشیره عشیره کار کرده بودند تا دیوارها به اندازه کافی بالا آمده بود و حجرالاسود می توانست بار دیگر در گوشه کعبه جای گیرد.

اما در این لحظه اختلاف شدیدی بین آنان در گرفت و هر کسی می خواست افتخار جای دادن حجرالاسود را برای خود کسب کند. در این هنگام پیرمردی پیشنهاد کرد اولین فردی که وارد می شود او داور است و آنان پذیرفتند و حضرت رسول وارد شد و به همگی احساس خوبی دست داد و حضرت گفت ردایی بیاورند و حجرالاسود را در آن گذاشت و فرمود: هر عشیره گوشه ای از آن را بگیرد، سپس همگی با هم آن را بلند کردند و علمیات بازی سازی بالای آن ادامه یافت و کامل شد. (لینگز، 1391: 92، 93)

لقب امین برای حضرت محمد در نصب حجرالاسود موجب ظهور و رواج هر چه بیشتر آن شد زیرا پیش از این حضرت در دل مردم مکه جای گرفته بود و به محمد امین مشهور بود. **جزیره العرب** برای آشنایی با جهان قبل از بعثت شناخت جزیره العرب لازم است.

اوضاع سیاسی و اجتماعی

الف: اوضاع سیاسی داخلی

عرب در آن ایام در سمت جنوب، مجاور با حبشه بود که مذهب نصرانیت داشتند و در سمت مغرب، مجاور بود با امپراطوری روم که او نیز نصرانی بود و در شمالش مجاور بود با امپراطوری فرس که مذهب مجوس داشت و در غیر این صورت چند سمت عرب هند و مصر قرار داشت که

دارای کیش و ثنیت بودند و در داخل سرزمین شان طوایفی از یهود بودند و خود عرب دارای کیش و ثنیت بود و بیشتر زندگی قبیله ای داشتند و همه اینها که گفته شد، یک اجتماع صحرائی و تاثیرپذیر برایشان پدید آورده بود، اجتماعی که همه از رسوم یهودیت در آن دیده می شود و همه از رسوم یهودیت در آن دیده می شود و همه از رسوم نصرانیت و مجوسیت و در عین حال مردمی پست مست از جهالت بودند همچنان که قرآن می فرماید: «و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله، ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرسون» (انعام، 116) از این جهت که بگذریم عشائر صحرائشین و در جاهلیت به سر می بردند. (طباطبایی/ج، 1390: 241)

در جزیره العرب بر خلاف مردم ایران و روم قانون حاکم نبود و در آن حکومت مرکزی وجود نداشت که شئون جامعه را وادار به پیروی از قانون نماید و در هر گوشه ای از آن افراد با نسبت خانوادگی واحد گرد آمده بودند و حوزه عمل هر قبیله منحصر به همان قبیله بود و این بیانگر پراکندگی آنان بود. (جعفریان، 1371: 53)

جزیره العرب ملیت و بافت اجتماعی و سیاسی قبیله بود که قدرت سیاسی در آن وجود نداشت و به گفته مورخان اعراب ساکن در آن سه طبقه بوده اند: 1. عرب باند: مراد قبایلی است که سال ها قبل از ظهور اسلام به سبب نافرمانی، به وسیله بلاهای آسمانی و زمینی از میان رفتند. قوم عاد، ثمود و تبع که به تعبیر قرآن به مجازات الهی محکوم شدند، از معروف ترین اعراب باند شناخته شده اند.

2. عرب عاربه، اصیل، باقیه، حاضره: قبایلی که در یمن و دیگر نقاط جنوبی عربستان زندگی می کردند. قبایل فراوان این منطقه، از جمله اوس و خزرج، جرهم، خزاعه، لخمیان و ... عرب اصلی به شمار آمده و نسب خود را به یعرب بن قحطان، فرزند پنجم حضرت نوح، می رساندند. وقتی از تمدن عرب پیش از اسلام گفتگو می شود، بیشتر عرب عاربه که عمدتاً در جنوب بودند، مراد است.

3. عرب مستعربه، غیر اصیل، باقیه، حاضره: قبیله هایی که دارای نژاد عرب نبوده و نیای آنان از خارج از جزیره العرب به این منطقه آمده و با حضور طولانی مدت، زبان عربی، زبان اصلی آنان شده است. اینان از طریق عدنان و با چند واسطه از فرزندان حضرت اسماعیل (ع) شمرده می

شوند. قبیله مضر، قضاعه، تمیم و قریش که عمدتاً در شمال می زیستند، در این گروه جای دارند.
(نصیری: 1390، 49)

عدم فرهنگ واحد و ایدئولوژی مشترک میان قبیله ها باعث شده بود که هر فردی در پی هدفی برای خود و کسب منافعش باشد و فرقی در این جهت میان صحرائشینان و شهرنشینان وجود نداشت؛ زیرا اعراب ساکن در این آنجا پیرو نظام قبیله بودند و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نمی کردند.

نبود راه های ارتباطی مناسب، عامل جغرافیا و دوری مسافت میان مناطق مسکونی و محدودیت منابع اقتصادی، سبب پراکندگی و استقرار نیافتن حاکمیت قانون و نظم سیاسی فراگیر در جزیره العرب بود و در آن حاکمیت واحد وجود نداشت و با توجه به محدودیت منابع اقتصادی در آنجا پیامدهای به همراه داشت که از جمله آن تفرقه و تشتت است؛ زیرا در میان مردمی بی فرهنگ و بدوی وقتی دسترسی به منابع محدود باشد وجود جنگ امری ضروری است و هر گروهی در پی آن است که زودتر به منطقه ای برسد که بتواند در آن چندی به چرای حیوانات خود پردازد و برای مدتی هر چه بیشتر، بهتر زندگی کند با وجود محدودیت، اگر قبیله قادر باشد تا چراگاهی را از چنگ دیگری بدر آورد چنین کاری را خواهد کرد و برای راهی جز جنگ و یا هجرت از آن محل وجود ندارد و از نظر خارجی اعراب به دلیل زندگی بدوی قابلیت کنترل نداشتند و طبیعی بود که حکومت های همجوار نمی توانستند اندیشه چنین کنترلی را در سر داشته باشند.
(جعفریان، 1371: 54، 55)

ب: اوضاع اجتماعی تشکیل قبیله

همه مردم شهرها و غیر آن در جزیره العرب تابع نظام قبیله بودند در قبیله سه رکن وجود داشت: نسب، حسب و عصب. آنان تنهایی را با روحیه خودخواهی پذیرفتند و متوجه شدند که با توجه به مشکلات زندگی در بیابان و کسب در آمد در آن و بدست آوردن چراگاه و مانند آن نمی توانند به زندگی خود ادامه بدهند. بهترین انتخاب برای عرب این بود که به صورت جمعی زندگی کند و به کمک گروه با مشکلات دست و پنجه نرم کند و او این وحدت را در ریشه های نسبی و سببی مشترک یافت و با کسانی که خویشاوند بودند یعنی قبیله به زندگی خود می پرداخت.

بر این اساس قبیله‌گرایی مطرح شد و آنان حاضر شدند فردیت خود را در قبیله‌گرایی ذوب نمایند و در راه قبیله و برای آن هر گونه فداکاری و خودگذشتگی بنمایند و نسب خود را حفظ کنند و افتخارات و قدرت خود را در زیادی افراد قبیله جستجو نمایند.

اصالت نسب

بر اساس نسب و حسب، تمام افراد باید از شناسنامه قبیله‌ای و فضایل و مفاخر قبیله آگاه باشند و بر اساس عصب و عرق قبیله‌ای، همه در ساختار قبیله محو بودند؛ به گونه‌ای که همه پیوندها و روابط برای حفظ وحدت خون و گوشت قبیله قربانی می‌شد. به تعبیر دیگر، این عصبیت برای اعضای قبیله محدودیت، جبر و ناسیونالیسم قبیله‌ای و برای رهبران آنها نوعی استبداد مطلق پدید می‌آورد.

نمایاندن فزونی افراد حتی به بهای شمارش گور مردگان، بخشی از نمودهای این تعصبات بی اساس است. ضمیمه شدن روح جنگجویی، که دستاورد طبیعی بیابان‌های خشک و سخت عربستان است، به این عصبیت و ناسیونالیسم جاهلی، توجه‌گر بسیاری از جنگ‌های اعراب (ایام العرب) است؛ به گونه‌ای که گاه به سبب برخوردی ساده میان دو فرد، جنگ خونین قبیله‌ای به راه می‌افتاد.

در سراسر عربستان، به ویژه منطقه حجاز، نه تنها نشانی از تمدن و سازمان اجتماعی حکومت به چشم نمی‌خورد؛ دشمنی‌های توجه‌نشینی، ارتباطات عاطفی و انسانی و زندگی فردی، قبیله‌ای، آنان را در معرض سقوط جدی قرار داده بود. (نصیری: 1390، 50)

نسب به خودی خودی نمی‌تواند یک‌هنگار تلقی شود و اهمیت دادن به نسب به معنای داشتن اصالت خانوادگی میان اعراب نبود، آنان در مورد افرادی که پدر مشخصی نداشتند و آنان را به پدری خاص ملحق می‌کردند و از آن پس به عنوان فرزند او محسوب می‌کردند نمی‌توانستند ادعای اصالت خانوادگی بکنند. (جعفریان، 1371: 57)

انشعاب در قبیله و مسائلی مربوط به قبیله

با افزایش افراد قبیله، اعراب از یکدیگر جدا می شدند زیرا محیط برای زندگی کردن کشتش و ظرفیت نداشت و به علت مهاجرت‌های طولانی و زیاد کم کم قبیله اول منشعب می شود و زیادی قبیله خود به خود به صورت یک ارزش تلقی می گردد و ارزش هر فرد در قبیله بسته به موقعیت و نفوذی است که فرد در قبیله دارا بوده و به نقشی است که او در قبیله و حفظ آن ایفا می کند.

در مرحله اول روسا و بزرگان بالاترین ارزشها را دارند و بعد از آن بردگان و کنیزانی هستند که در خدمت افراد قبیله هستند. اگر والدین فردی از خود قبیله باشد بالاترین ارزش را دارد و اگر آنان عرب باشند مرحله ارزشی پایین تری برای قبیله دارند و اگر مادر آنها غیر عرب باشند مورد سرزنش قرار می دهند و کلمات ارزشی آنان همه به نسب برمی گردد.

افرادی که دارای شرافت و ارزش بودند، شجاعان قبائل بودند و در جنگها قبائل آنان را حمایت می کردند. هر چیزی که قبیله را تقویت می کرد به عنوان ارزش تلقی می شد و روسای قبائل افراد با شرافت بودند و انتخاب آنان وراثتی بود در عین حال دارای ویژگی هایی بودند. رئیس قبیله مسئولیت پاسخگویی به هر تجاوز و اهانتی را داشت و فردی که صرفا از قبیله شان بود مورد حمایت قرار می دادند تنها در پیمان حلف الفضول مسئله حق مطرح شد و مظلوم از هر قبیله مورد حمایت واقع شد.

شایان ذکر است که حضرت رسول در 20 سالگی، با شرکت در پیمان «جوانمردی و نیکوکاری» (حلف الفضول) به دادخواهی ستمدیدگان برخاست. معمولا اگر بین قبیله ای با قبیله دیگر و حتی با یک فرد پیمانی منعقد می شد، شکستن آن پیمان برای هر دو طرف بسیار مشکل بوده است. آنچه قبیله را از پراکندگی و تشتت حفظ می کرد روحیه متعصب افراد قبیله بود و همین معنا فرهنگ افراد را شکل می داد و هر ارزشی در قالب آن معنا پیدا می کرد و در قبیله و افراد آن منطق و اندیشه و تقوی و ایمان جا نداشت و افراد اندکی از آنان قادر به نوشتن بودند. (همان، 58 تا 62)

در میان آنان روحیه سلحشوری، وفای به عهد، بخشندگی و مهمان نوازی، صراحت لهجه، حافظه قوی و اهتمام به شعر و شاعری وجود داشت. هنگامی که جنگی افروخته می شد اشعار حماسی می سرودند و از شمشیرهای آنان خون می چکید و عقده های قبیله ای و خرافه های آنان را نشان می داد. گناهان و بی عدالتی در میان آنان رواج داشت و قتل و غارت، دزدی، می گساری و انواع

قمار و فحشا، بخشی از زندگی روزانه آنها بود. اندیشه شیء انگارانه زن، نشانگر اوج جاهلیت فرهنگی جزیره العرب بود. در این منطقه سرنوشت زن مقهور اراده مرد بود و مرد هر گونه که می خواست با زن رفتار می کرد.

با خواندن متن فوق 10 سوال طرح کرده به آن پاسخ بدهید و برای من ایمیل کنید در غیر این صورت غیبت برای شما در نظر گرفته می شود.

Jahan_now@yahoo.com

در ایمیل خود نام و نام خانوادگی، نام درس، روز و ساعت درس، شماره تلفن خود را به صورت غیر تایپ برای من ارسال کنید اگر به صورت تایپ یا بد خط باشد کان لم یکن و نایده تلقی می گردد. بدان امید که این کشتی به گل نشسته به ساحل امن و نجات نزدیک گردد.